



## نقش امان الله میرزا جهانبانی در خاموش کردن چند قائله بزرگ

مجید جهانبانی

از وقایع ناگواری که در ایام کودکی و نوجوانی من روی داد و پدرم امان الله جهانبانی در حل مشکلات مرتبط با آنها نقشی اساسی و سازنده داشت، یکی شورش در فارس و حاشیه خلیج فارس و دیگری که از همه مهمتر بود واقعه آذربایجان و شورش در آن سامان بود که در زمان اشغال بخش‌هایی از کشور از سوی نیروهای بیگانه، مشکل آفرین شده بود.

عشایر فارس تحت ریاست ناصر خان قشقای از دولت توقعاتی پیدا کرده بودند که عدم دستیابی به آنها به شورش منتهی شده و به منطقه بختیاری نیز سرایت کرده بود. شوربختانه سپهد شاه‌بختی، فرمانده سپاه جنوب، شایستگی لازم را برای ایجاد آرامش در منطقه نشان نداد و در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ عشایر متمرده منطقه پایگاه سمیرم در فارس را غافلگیر کرده و درگیری خونینی را موجب شدند. از قرار معلوم سرهنگ حسنعلی شقاقی امکان وقوع چنین حادثه‌ای را پیش بینی نکرده و قدری بی تدبیری نشان داده بود. اما به هر روی در زمان درگیری مردانه ایستادگی کرده و نهایت فداکاری را از خود نشان داد و سرانجام در پشت یک قبضه مسلسل سنگین در حال تیراندازی به شهادت رسید.

در دهم تیر ماه به سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی مأموریت داده شده بود که به فارس رفته و با اختیارات کامل فرماندهی سپاه جنوب را به عهده بگیرد. البته انتخاب پدرم برای انجام چنین مأموریتی علاوه بر دانش و تجارب این افسر عالی‌مقام در امور نظامی به سوابق درخشان ایشان در موارد مشابهی در زمان رضاشاه یکی در شورش اسماعیل آقا سیمیتقو که همزمان مورد حمایت روسها و ترک‌ها بود و با در اختیار داشتن اسلحه و مهمات فراوان و از آن میان چندین عرابه توپ علیه ارتش ایران می‌جنگید و همینطور شورش بلوچها و پیروزی در هر دو مورد با کمترین هزینه برای کشور بود. و به راستی همانگونه که فردوسی فرموده:

فرستاده گفت آنک دانا بود      همیشه بزرگ و توانا بود

ناگفته نماند که انتظار عمومی این بود که ایشان با سرکوب و قلع و قمع کردن سریع شورشیان آرامش را به منطقه بازگردانند.

امان الله میرزا در نخستین اقدام، کلیه راههای حرکت ایل و حرکت گله هایشان را مسدود کرد و طبعا عشایر منطقه را در وضع بغرنجی قرار داد. ایشان در ملاقات با سران و نمایندگان ایل به آنها اطمینان داده بود که اگر از راه خطایی که در پیش گرفته‌اند باز نگردند، ارتش قاطعانه تفنگچی‌های آنها را از میان برخواهد داشت و بلافاصله سران ایلات نیز به عنوان خائنین این مملکت به محاکمه کشیده خواهند شد. بالاخره نظر و پیشنهاد او این بود که برای پایان بخشیدن به سوء تفاهم‌ها و خصومت‌ها، خسروخان قشقایی برادر ناصر خان با امان الله میرزا به تهران رفته و به حضور شاه شرفیاب شود. بدون تردید ناصرخان، افراد فامیل و سایر سران ایل اطمینان نداشتند که در این سفر خسروخان توقیف نشده و سالم باز خواهد گشت. امان الله میرزا با ظرافت خاصی به ناصرخان گفته بود: «ضمناً خواهشی از شما دارم و آن این است که پسر من ستوان حسین میرزا جهانبانی که در این سفر با من به اینجا آمده علاقه فراوانی به شکار دارد. لذا می‌خواستم که در غیاب من نامبرده برای شکار و استفاده از امکانات ایل قشقایی نزد شما بماند. مطمئن هستم که شما تیراندازی او، نحوه تعقیب شکار و به دام انداختن آن از سوی او را مشاهده و تحسین خواهید نمود.» بدین صورت خسروخان با خاطر جمع‌تری بیشتر عازم تهران شد و روز ۲۴ تیرماه به حضور شاهنشاه شرفیاب گردید و قائله بدون خونریزی بیشتر به پایان رسید.

برای تأمین آرامش کامل در منطقه بختیاری نیز امان الله میرزا خواسته بود که آقای ابوالقاسم خان بختیاری به اتفاق مرتضی قلیخان صمصام همان روشی که در مورد قشقایی‌ها مشکل‌گشا شده بود را بپذیرند. ابوالقاسم خان که با امان الله میرزا سابقه دوستی دیرینه‌ای داشت پیشنهاد را قبول می‌کند و بدین طریق بدون خونریزی و تحمل مخارج سنگین، نابسامانی‌های منطقه بختیاری هم با موفقیت و به خوبی به پایان می‌رسد.

پس از آن در سال ۱۳۲۴ آشوب‌های متعددی در قسمتهایی از شمال کشور به وقوع پیوست. در هر مورد که دولت ایران تصمیم می‌گرفت که نیرویی برای حفظ نظم به آن مناطق اعزام دارد روس‌ها از حرکت نیروهای ایرانی جلوگیری می‌کردند. از همه مهمتر واقعه آذربایجان و شورش در آن سامان بود. سرکرده این آشوب‌طلب‌ها سید جعفر پیشه‌وری از مؤسسان حزب کمونیست ایران و بنیانگزار فرقه دموکرات آذربایجان بود که در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی به عنوان نماینده اول تبریز انتخاب شد ولی اعتبارنامه وی علی‌رغم حمایت مصدق تصویب نشد. پیشه‌وری سرانجام در دوازدهم شهریور ۱۳۲۴ با صدور اعلامیه‌ای خودمختاری آذربایجان و رسمیت زبان آذری در آن خطه را اعلام داشت.

ناگفته نماند که حزب توده آذربایجان بلافاصله الحاق خود را به حزب دمکرات اعلام نمود و کردستان نیز با حمایت روس ها به دستور قاضی محمد، رئیس حزب کومله، پرچم ایران را از فراز عمارت دولتی پایین کشیدند.

در این دوران پر آشوب دولت و ارتش ایران باز به یاد امان الله میرزا افتادند و تصمیم گرفتند که این بار سنگین را نیز بر گرده او بگذارند. بنابراین از او دعوت شده بود که فرماندهی نیرو و استانداری آذربایجان را بپذیرد. اما امان الله میرزا از قبول این مأموریت خودداری می کند و در شرفیابی به حضور شاه به اطلاع ایشان می رساند که روسها مصمم اند که آذربایجان و کردستان را بنا بر فرمان مستقیم استالین از ایران جدا کنند و حل این امر از طریق نظامی ممکن نخواهد بود و بدیهی است که ایران در جنگ و جدال موفقیتی به دست نخواهد آورد. در نتیجه شاهنشاه باید از راههای سیاسی این امر را مورد توجه قرار داده و راه مناسبی برای حل این معضل پیدا کند. سرانجام شاهنشاه امر فرموده بودند که پدر به عنوان بازرس به آنجا بروند.

در تبریز امان الله میرزا قبل از هر کاری با سرتیپ درخشانی فرمانده نظامی مذاکره می کند. پدر می گفتند: او را بسیار آشفته دیدم. به نظر می رسید که قدرت فرماندهی و برنامه ریزی را کاملا از دست داده است. به او نصیحت کردم که خود را طوری آماده سازد که حتی الامکان تسلیم نشود و سلاح افراد نظامی را از دست ندهد و اگر ناچار شد به صورت عقب نشینی منظم به طرف تهران حرکت کند.

تماس بعدی ایشان با فرمانده نظامی روس که یک سرهنگ خشک و خشنی بوده صورت می گیرد. به عقیده این سرهنگ نیروهای ایرانی دائما در کار نظامیان شوروی خرابکاری می کردند. او همچنین مدعی بوده که از سربازخانه ایرانی با تفنگ به سوی او نشانه رفته اند و در دفتر کار خود محل اصابت گلوله ای را که بالای سر او در دیوار فرو رفته بوده، به پدرم نشان داده بود. پدر با تعجب به او می گویند: «جناب سرهنگ بین سربازخانه و دفتر شما راه مستقیمی وجود ندارد. ضمنا سربازخانه پشت یک تپه قرار گرفته است! شما که یک نظامی هستید چگونه در چنین شرایطی حاضر شده اید یک ادعای بی موردی را درباره تیراندازی با تفنگ بکنید». و اضافه کرده بودند که بنا بر اطلاعات موثق، افراد ایلپاتی بخصوص کردها خانه های مردم را چپاول می کنند و مأمورین انتظامی شما کمترین عکس العمل را نشان نمی دهند. بعلاوه چون افسر روس با نوعی بی نزاکتی و خشونت صحبت می کرده امان الله میرزا به او می گویند: «من شخصا با مارشال استالین تماس خواهم گرفت و خواهم گفت که شما آقای سرهنگ از اهداف انسانی سوسیالیست دور شده اید و نسبت به میهن خود و آرمان های انسانی آیین خود پشت کرده اید». با عنوان کردن نام استالین رنگ از رخسار فرمانده می پرد و با نرمش و ملایمت سخن خود را ادامه می دهد. سرانجام او به پیشنهاد پدر برای ایجاد پاسگاه های به اصطلاح مختلط موافقت می کند تا نگهبانان ایرانی و روس با هم انتظامات منطقه را برعهده داشته باشد.

سرتیپ درخشانی بعدها به آسانی تسلیم روسها شد. او در کتاب قطوری که از خاطرات خود باقی گذارده سعی نموده است که خود را بی گناه جلوه دهد. البته شاید کار چندانی هم از دست او بر نمی آمد. درخشانی در مورد سرلشکر جهانبانی می نویسد با وجود آنکه او از سر فرمانده ارتش شوروی در ایران نامه ای در دست داشت و امر شده بود که با او همکاری کنند، نظامیان روس توجه زیادی به این موضوع نکردند.

پس از تبریز امان الله میرزا عازم سنندج و مهاباد می شود. در این مأموریت ۴ نفر گروهبان با مسلسل های دستی به عنوان گارد احتیاط او را همراهی می کردند. وقتی به مهاباد وارد می شوند ناگهان تعداد زیادی مردان مسلح آنها را محاصره می کنند. امان الله میرزا می گفتند یکی از آنها به زبان فارسی گفت: «این پدر سوخته ها باز پیدا شدند». در این شرایط ناآرام و بحرانی شخص آرام و متشخصی با جامه ای سفید رنگ به اتومبیل نزدیک می شود. او قاضی محمد رهبر سیاسی حزب دموکرات کردستان بوده که از پیش با امان الله میرزا آشنایی کامل داشته است. او به پدرم می گوید: «شما برای چه در چنین موقعیتی به اینجا آمدید؟» امان الله میرزا می گوید: «هرگز باور نمی کردم که کار به اینجا رسیده است». قاضی محمد بلافاصله روی اتومبیل جیب می رود و به زبان کردی نطق مفصلی ایراد می کند. او به مردم گفته بود که این افسر از مردمان خوب است و برای مذاکره با ما به اینجا آمده است و فعلا مهمان من می باشد و سپس امان الله میرزا و همراهان را به منزل خود می برد و به شام پذیرایی می کند. پس از نیمه شب همه را بیدار می کند و می گوید قبل از طلوع آفتاب از اینجا بروید، در غیر این صورت جانتان در خطر خواهد بود. امان الله میرزا باز پیش از حرکت، قدری او را نصیحت می نماید.

\*\*\*\*\*

پس از سقوط آذربایجان و تخلیه شمال از نیروهای شوروی و به کار افتادن سیاست عالی قوام السلطنه، مرد بزرگ تاریخ ایران، حکومت های چپگرا در آذربایجان و کردستان با زد و خوردهایی از پا درآمدند. در زد و خورد با کردها برادرم ستوان حمید جهانبانی در محاصره کردها افتاد و اسیر شد. اما زمانی که قاضی محمد از واقعه آگاه شده بود که او پسر امان الله میرزا است، دستور آزادی وی را صادر کرده بود.

در بیست و پنجم دی ماه سال ۱۳۳۵ دادگاه نظامی مهاباد قاضی محمد و سیف قاضی که به ترتیب رهبر و وزیر جنگ حکومت کردستان بودند، محکوم به اعدام شدند. در آن موقع امان الله میرزا در سفر و مأموریت بودند و با تلگراف فوری از رزم آرا که در گذشته از شاگردان و زیردستان ایشان بودند و در آن زمان ریاست ستاد ارتش را داشتند تقاضا می کنند که تا مراجعت ایشان از اعدام قاضی ها خودداری شود. پس از بازگشت، رزم آرا اظهار کرده بود که متأسفانه تلگراف پدر دیر به دست ایشان رسیده و اعدام آن ها صورت گرفته بود.